

فصلنامه علمی-ترویجی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال یازدهم / دوره جدید / شماره ۴۲ / زمستان ۱۳۹۴
صص ۴۹-۶۷

بررسی تطبیقی آموزه ولایت در تشیع و تصوف (با تأکید بر اصول کافی، نهج البلاغه و مثنوی معنوی)

● حسین حیدری

دانشیار گروه ادیان دانشگاه کاشان (نویسنده مسئول)

heydari@kashanu.ac.ir

● علیرضا فولادی

استادیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه کاشان

fouladi2@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۸/۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۷/۲۲

چکیده

از سده‌های نخستین تاریخ اسلام، صوفیان به گرایشهای شیعی منتسب و متهم بوده‌اند، چنان‌که ارتباط عین‌القیضات و مقتولان دیگر تصوف با روافض، یک دست‌آویز عمده قتل آنان را پدید آورده است و بیشینه طرائق صوفی، سلسله خود را به علی (ع) می‌رسانیده‌اند. هرچند دو جریان عرفان اسلامی و فرقه‌های شیعی در مبانی معرفت‌شناسی، توحید، وحی، نبوت و غیره اختلافاتی دارند، بحث ولایت و تداوم رهبری کاریزماتیک و آسمانی جامعه، مهم‌ترین حلقه اتصال و شباهت این دو جریان پرتلاطم را تشکیل می‌دهد. این مقاله به معرفی بیش از ۲۰ ویژگی اولیا، مانند معیت با حق، وساطت فیض الهی و مخاطبه مستقیم با خداوند، در آثار مولوی به ویژه مثنوی معنوی می‌پردازد و متناظر با اوصاف مذکور، روایات شیعی را از منابع دست اول اندیشه شیعه، مانند نهج البلاغه و اصول کافی متذکر می‌شود و شباهتها را می‌نمایاند. به‌رغم این شباهتها، تفاوت مواضع این دو جریان را نیز درباره نسبیّت خاص، تعریف عصمت، مصادیق و غیره تبیین می‌کند.

کلیدواژه‌ها: تشیع، تصوف، ولایت، امامیه، مولوی.





مقدمه

رابطه خاص صوفیان با شیعیان و اثرپذیری آنان از علی(ع) و دیگر امامان اهل بیت(ع)، قابل انکار نیست، تا جایی که دانشمندان و پژوهشگران بسیاری بر این نکته تصریح ورزیده و خود صوفیان نیز در آثار خویش بارها از آن سخن گفته‌اند.

برای نمونه، از میان دانشمندان پیشین، ابن خلدون، این ارتباط را با تعصب کمتر و مذاقه بیشتر مورد توجه قرار داده است. او در مقدمه، اشاراتی به اثرپذیری صوفیان از شیعه درباره مسئله امامت و ولایت و به ویژه درباره غیبت و ظهور مهدی موعود(عج) دارد، چنان‌که می‌نویسد: «هم متصوفه به قطب و ابدال عقیده‌مند شدند و گویی آنها در این عقیده، از مذهب رافضیان درباره امام و تقیبان تقلید کردند و اقوال شیعیان را با عقاید خود درآمیختند و در دیانت، مذاهب ایشان را اقتباس کردند و در آنها فرورفتند، به حدی که مستند طریقت خود را در پوشیدن خرقة‌ای قرار دادند که علی(رض) آن را بر حسن بصری پوشانیده و از وی عهد به التزام طریقت گرفته بود و این خرقة و طریقت به عقیده آنان از حسن بصری به جنید (یکی از مشایخ آنان)، رسیده است؛ در صورتی که از طریق صحیح چنین واقعه‌ای دانسته نشده است و این طریقت به علی(کرم الله وجهه) اختصاص نداشته است، بلکه کلیه صحابه در طریق دین به منزله راهنما و پیشوای مسلمانان می‌باشند و در اختصاص دادن آن، تنها به علی(ع)، بوی تندى از تشیع درک می‌شود»^۱.

همچنین از میان پژوهشگران امروزی، احمد محمود صبحی در نظریه الامامة با مقایسه نظریه شیعه و صوفیه در باب امامت، به این نتیجه می‌رسد: «مذهب صوفی از هر مذهب اسلامی

دیگر به عقاید شیعه نزدیک‌تر است و پیوند میان تصوف و تشیع در عقیده و شریعت و به عبارت مناسب‌تر در آرای هریک از آنان و در شعائرشان پابرجا است»^۲. با این حال، وی معتقد است: «از حیث طبیعت و جهت، تباینی جوهری بین تصوف و تشیع وجود دارد»^۳.

افزون بر این، خود صوفیه هم به امامان و معارف آنان توجه فراوان نشان داده‌اند و چنان‌که ابن خلدون، ابن ابی‌الحدید و علامه حلی تصریح دارند،^۴ خرقة و سلسله طریقت خود را به امیرالمؤمنین علی(ع) می‌رسانند و آن حضرت را نخستین مقتدای خویش بعد از پیامبر گرامی اسلام(ص) می‌دانند.^۵

مسئله انتساب خرقة و سلسله طریقت به امیرالمؤمنین علی(ع) چنان در میان صوفیان شدت داشته است که بسیاری از آنان به تشیع متهم شده‌اند و یکی از اتهاماتی که بر عین‌القضات همدانی وارد ساختند، همین بود. او در شکوی الغریب، که پاسخی است به اتهامات وارده بر وی، اگرچه خود را از اتهام گرایش به مبانی اعتقادی شیعه (تعلیمیه = اسماعیلیه) تبرئه می‌کند، در مورد نخستین مقتدای صوفیان پس از پیامبر(ص) به تشیع و اعتقادات شیعه نزدیک می‌شود و او را کسی جز امیرالمؤمنین علی(ع) نمی‌شمارد و در این باره به سخنانی از جنید تمسک می‌جوید.^۶

از میان صوفیانی که آثاری به فارسی در تصوف از خود بر جای نهاده‌اند، هجویری در کشف المحجوب بیش از دیگران به ذکر اهل‌بیت(ع) اهمیت نشان داده است. او پس از شرح حال

۲. نظریه الامامة، صص ۱۴۱، ۴۶۱ و ۴۶۲.

۳. همان، ص ۴۷۳.

۴. رک: مقدمه ابن خلدون، ج ۱، صص ۳۲۳-۳۲۷ و ۹۸۲؛ شرح نهج

البلاغه، ج ۱، ص ۳؛ تشیع و تصوف، ص ۱۰۹.

۵. تذکرة الاولیاء، صص ۳۱ و ۴۲۰.

۶. شکوی الغریب، ص ۴۸.

۱. مقدمه ابن خلدون، ج ۱، صص ۶۳۱ و ۶۳۲.

خلفای چهارگانه اهل سنت از جمله امیرالمؤمنین علی(ع)، بابی به نام «فی ذکر ائمتهم من اهل البیت» می آورد و با ایراد این نکته مهم که «اهل بیت پیغامبر، عم، آنان کی به طهارت اصلی مخصوصند، هر یکی را اندرین معانی قدمی تمام است و جمله، قدوه این طایفه بوده اند خاص و عام ایشان» به بیان «طرفی از روزگار گروهی از ایشان» می پردازد و درباره امیرالمؤمنین علی(ع) و پنج تن دیگر از ائمه اهل بیت(ع) توصیفات می آورد که در کمتر کتابی از عرفای اسلامی آمده است. وی درباره امیرالمؤمنین علی(ع) می نویسد: «منهم عم زاده مصطفی و غریق بحر بلا و حریق نار ولا و مقتدای اولیا و اصفیا، ابوالحسن علی بن ابی طالب، کرم الله وجهه» و درباره امام حسن(ع) می نویسد: «منهم جگر بند مصطفی و ریحان دل مرتضی و قره العین زهرا، ابومحمد الحسن بن علی، کرم الله وجهه» و درباره امام حسین(ع) می نویسد: «منهم و نیز شمع آل محمد و از جمله علایق مجرد، سید زمانه خود، ابوعبدالله الحسین بن علی بن ابی طالب، رضی الله عنهما» و درباره امام سجاد(ع) می نویسد: «منهم و نیز وارث نبوت و چراغ امت، سید مظلوم و امام محروم، زین العباد و شمع الاوتاد، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، رضی الله عنهم» و درباره امام باقر(ع) می نویسد: «منهم و نیز حجت بر اهل معامت و برهان ارباب مشاهدت، امام اولاد نبی و گزیده نسل علی، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، کرم الله وجهه و رضی عنهم» و سرانجام درباره امام صادق(ع) می نویسد: «منهم و نیز سیف سنت و جمال طریقت و معبر معرفت و مزین صفوت، ابومحمد جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی الصادق، رضوان الله علیهم اجمعین».^۷

عطار نیشابوری نیز در تذکرة الاولیاء نسبت به اهل بیت(ع) محبت نشان می دهد و تا آنجا پیش می رود که این تذکره را به سبب تبرک با ذکر امام صادق(ع) آغاز می کند و درباره آن امام، این اوصاف را می آورد: «آن سلطان ملت مصطفوی، آن برهان حجت نبوی، آن عالم صدیق، آن عالم تحقیق، آن میوه دل اولیا، آن گوشه جگر انبیا، آن ناقل علی، آن وارث نبی، آن عارف عاشق، ابومحمد جعفر صادق، رضی الله عنه».^۸

در مقاله حاضر سعی بر آن است دیدگاههای مولوی درباره ولایت با دیدگاههای شیعه امامیه در این باره سنجیده و نقاط اشتراک و افتراق آنها روشن شود. در این مقاله دیدگاههای شیعه امامیه عمدتاً بر پایه نهج البلاغه و اصول کافی، و دیدگاههای مولوی عموماً بر پایه مثنوی معنوی، طی دو بخش، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

نقاط اشتراک

۱) معیت ولی با خدا

از این موضوع، معمولاً براساس نص قرآن، به معیت با حق تعبیر می شود و بر این اساس، امام چنان با خدا یگانگی دارد که دشمنی با او، دشمنی با خدا و دوستی با وی، دوستی با خدا به شمار می آید. از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمود: «عیب گیرنده بر امیرالمؤمنین(ع) در چیزی از احکامش، مانند عیب گیرنده است بر خدای عزوجل و بر رسولش(ص)، و رد کننده او در امری کوچک یا بزرگ در حد شرک به خدا است».^۹

مولوی در مثنوی معنوی خود فرقی میان مفهوم ولایت و معیت با خدا قائل نیست و در این باره، از آیات و روایات نیز سود می جوید:

۸. تذکرة الاولیاء، ص ۱۲.

۹. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۸۱.

۷. کشف المحجوب، ص ۸۴-۹۳.





آن که جان بخشد، اگر بکشد رواست
 نایب است و دست او دست خداست^{۱۰}
 کاملی گر خاک گیرد زر شود
 ناقص از زر برد خاکستر شود
 دست ناقص دست شیطان است و دیو
 زآن که اندر دام تکلیف است و ریو^{۱۱}
 مطلق آن آواز، خود از شه بود
 گرچه از حلقوم عبدالله بود
 گفته او را: من زبان و چشم تو
 من حواس و من رضا و خشم تو
 رو که بی یسمع و بی بیصر تویی
 سر تویی چه جای صاحب سر تویی
 چون شدی من کان لله از ولّه
 من تو را باشم که کان الله له^{۱۲}
 دست او را حق، چو دست خویش خواند
 تا ید الله فوق ایدیهم براند
 دست حق میراندش، زندهش کند
 زنده چه بود؟ جان پایندهش کند^{۱۳}
 مهم ترین ابیات مثنوی معنوی راجع به این مقوله،
 ابیات زیر است که طی آنها بیعت ولویه و پیوند آن
 با ولایت محمدیه (ص) مورد تأکید قرار می گیرد:
 دست را مسپار جز در دست پیر
 حق شده است آن دست او را دستگیر
 پیر عقلت، کودکی خو کرده است
 از جوار نفس کاندر پرده است
 عقل کامل را قرین کن با خرد
 تا که باز آید خرد زآن خوی بد
 چون که دست خود به دست او نهی
 پس ز دست آکلان بیرون جهی
 دست تو از اهل آن بیعت شود
 که ید الله فوق ایدیهم بود

چون بدادی دست خود در دست پیر
 پیر حکمت، کو علیم است و خبیر
 کو نبی وقت خویش است ای مرید
 تا از نور نبی آید پدید
 در حدیبیه شدی حاضر بدین
 و آن صحابه‌ی بیعتی را هم قرین
 پس ز ده یار مبشر آمدی
 همچو زرّ ده دهی خالص شدی
 تا معیت راست آید زآنک مرد
 با کسی جفت است کو را دوست کرد
 این جهان و آن جهان با او بود
 وین حدیث احمد خوشخو بود^{۱۴}

۲) همراهی ولی با خدا در عین همراهی با خلق
 در نهج البلاغه آمده است: «هم نشین دنیایند با
 تنها و جانهایشان آویزان است از ملاً اعلی. اینان
 خدا را در زمین او جانشینانند و مردم را به
 دین او می خوانند. آه که چه اندازه آرزومند دیدار
 آنانم». ^{۱۵}

عرفا از این معنی به مقام جمع الجمع تعبیر کرده اند
 و مولوی درباره آن می گوید:
 ظلّ او اندر زمین چون کوه قاف
 روح او سیمرخ بس عالی طواف^{۱۶}
 چاشنی‌ای دان تو حال خواب را
 پیش محمولی حال اولیا
 اولیا اصحاب کهنند ای عنود
 در قیام و در تقلّب، هم رقود
 می کشدشان بی تکلف در فعال
 بی خبر ذات الیمین، ذات الشمال
 چیست آن ذات الیمین؟ فعل حسن
 چیست آن ذات الشمال؟ اشغال تن^{۱۷}
 می رود این هر دو کار از اولیا

۱۴. همان، د، ب ۷۳۶-۷۴۶.

۱۵. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۶.

۱۶. مثنوی معنوی، د، ب ۲۹۶۳.

۱۷. همان، د، ب ۳۱۷۶-۳۱۷۹.

۱۰. مثنوی معنوی، د، ب ۲۲۶.

۱۱. همان، د، ب ۱۶۰۹-۱۶۱۱.

۱۲. همان، د، ب ۱۹۳۶-۱۹۳۹.

۱۳. همان، د، ب ۲۹۷۳ و ۲۹۷۴.

بی‌خبر زین هردو، ایشان چون صدا
گر صدایت بشنوند خیر و شر
ذات که باشد ز هردو بی‌خبر^{۱۸}

۳) حضور همیشگی ولی در طول تاریخ

این نکته از معتقدات جدی امامیه درباره مسئله امامت است، چنان‌که علامه مجلسی می‌نویسد: «هرگز زمانی از امام خالی نبوده و نخواهد بود، از مبدأ آفرینش تا روز قیامت، خواه ظاهر و خواه پوشیده».^{۱۹} خود اهل‌بیت(ع) به این نکته تصریحات فراوانی دارند، چنان‌که در اصول کافی دو باب تحت عناوین «ان الارض لاتخلو من حجه»^{۲۰} و «انه لو لم یبق فی الارض الا رجلا ن لکان احدهما الحجه»،^{۲۱} در این باره آمده است. در اینجا به نقل عباراتی از نهج البلاغه و صحیفه سجادیه در این باره بسنده می‌شود. در نهج البلاغه آمده است: «هیچ‌گاه نبود که خدا آفریدگان را بی‌پیامبر بدارد یا کتابی در دسترس آنان نگذارد یا حجتی بر آنان نگمارد یا از نشان دادن راه راست دریغ دارد»^{۲۲} و «بلی، زمین تهی نماند از کسی که حجت بر پای خداست یا پایدار و شناخته و یا ترسان و پنهان از دیده‌هاست، تا حجت خدا باطل نشود و نشانه‌هایش از میان نرود».^{۲۳} همچنین در صحیفه سجادیه آمده است: «بارخدا یا تو همواره دینت را با امامی پشتیبانی کرده‌ای، و او را نشانه‌ای برای بندگان خویش و چراغ فروزانی در شهرها، برگماشتی».^{۲۴} اما ابیات مولوی در این باره از این قرار است:
پس به هر دوری، ولیی قائم است
تا قیامت، آزمایش دائم است

هرکه را خوی نکو باشد، برست
هرکسی کو شیشه دل باشد، شکست^{۲۵}
قول «إِنَّ مِنْ أُمَّةٍ» را یاد گیر
تا به إلا و خلافیها نذیر
گفت: خود خالی نبوده‌ست امتی
از خلیفه حق و صاحب همتی^{۲۶}
مرغ جانها را در این آخرزمان
نیست‌شان از همدگر، یک دم امان
هم سلیمان هست اندر دور ما
که دهد صلح و نماند جور ما^{۲۷}

۴) توالی ولایت اولیا

این مورد از تعبیر «امامان علیهم السلام یکی پس از دیگری به همین گونه بودند» در روایت امام صادق(ع) که تحت عنوان بعدی خواهد آمد، به دست می‌آید. مولوی در این باره می‌گوید:
پس به هر دوری، ولیی قائم است
تا قیامت، آزمایش دائم است^{۲۸}
ولی قائم در این بیت، به معنای قطب است و مولوی اعتقاد دارد که در هر دوره، یک قطب از اقطاب اولیا کار رهبری مؤمنان را بر عهده می‌گیرد و این امر، تا قیامت ادامه می‌یابد.
۵) واسطگی اولیا برای فیض و شناخت خدا
یعنی خدا از طریق امام به خلق فیض معنوی و مادی می‌رساند و خلق هم از طریق امام، به شناخت خدا نائل می‌شوند. در نهج البلاغه آمده است: «ما خاصگان و یاران و گنجوران نبوت و درهای رسالتیم؛ به خانه‌ها جز از درهای آن نتوان در شد و آن که جز از در، به خانه درآمد، به دزدی سمر شد».^{۲۹} همچنین امام صادق(ع) می‌فرماید: «امیر المؤمنین صلوات الله علیه دروازه

۱۸. همان، ۴، ب ۸۳۶-۸۳۸.

۱۹. تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلامی تا قرن چهارم، ص ۱۲۲.

۲۰. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲۱. همان، ج ۱، ص ۲۵۳.

۲۲. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲۳. همان، حکمت ۱۴۷.

۲۴. صحیفه سجادیه، ۴۷، ش ۶۰.

۲۵. مثنوی معنوی، د ۲، ب ۸۱۵ و ۸۱۶.

۲۶. همان، ۲، ب ۳۷۰۸ و ۳۷۰۹.

۲۷. همان، ۲، ب ۳۷۰۶ و ۳۷۰۷.

۲۸. همان، ۲، ب ۸۱۵.

۲۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴.





خدا بود که جز از طریق او نتوان بدان راه گشود و راه خدا بود که هلاک شد، هرکه جز آن را پیمود و امامان علیهم السلام یکی پس از دیگری به همین گونه بودند؛ خدا آنان را ارکان زمین قرار داد تا به ایشان قرار گیرد و حجت رسای خویش نمود بر کسانی که روی زمین و زیر خاکند».^{۳۰} ابیات صریح مولوی در این باره از این قرار است:

ای برادر در تو حکمت جاریه‌ست
آن ز ابدال است و بر تو، عاریه‌ست
گرچه در خود، خانه نوری یافته‌ست
آن ز همسایه منور تافته‌ست^{۳۱}

پس فقیر آن است کو بی‌واسطه‌ست
شعله‌ها را با وجودش رابطه‌ست
پس دل عالم وی است، ایراکه تن
می‌رسد از واسطه این دل به فن
دل نباشد، تن چه داند گفتگو؟

دل نجوید، تن چه داند جستجو؟^{۳۲}
ناطق کامل، چو خوانپاشی بود
خوانش پر هرگونه آشی بود
که نماند هیچ مهمان بی‌نوا
هرکسی یابید غذای خود جدا
همچو قرآن که به معنی هفت توست
خاص را و عام را، مطعم دروست^{۳۳}

ذوق پنهان، نقش جان، چون سفره‌ای‌ست
نان بی‌سفره، ولی را بهره‌ای‌ست^{۳۴}

۶) ولایت آشکار و پنهان

امامیه براساس اعتقاد خود به خالی نماندن زمین از امام، معتقدند که اگر در زمانی خاص، امام ظاهر یا ناطق در زمین نباشد، لاجرم امامی مستور یا صامت وجود دارد. این اعتقاد می‌تواند مبنای غیبت

صاحب الزمان (عج) باشد و ریشه‌های آن نیز در روایات اهل بیت (ع) موجود است. جهت اطلاع، به این روایت مکرر از نهج البلاغه ارجاع داده می‌شود: «لم یخل سبحانه خلقه من نبی مرسل او کتاب منزل او حجة لازمة او محجة قائمة».^{۳۵}

مولوی نیز به وجود این هردو دسته از اولیا تصریح دارد، چنان‌که درباره ولی قائم یا قطب می‌گوید:

مهدی و هادی وی است ای راه جو
هم نهان و هم نشسته پیش رو^{۳۶}
و درباره اولیا به طور کلی می‌گوید:

صد هزاران پادشاهان نهان
سرفرازاند ز آن سوی جهان
نامشان از رشک حق پنهان بماند
هر گدایی نامشان را برخواند^{۳۷}
اولیا، اطفال حقند ای پسر
غایبی و حاضری بس باخبر
غایبی، مندیش از نقصانشان
کو کشد کین از برای جانشان
گفت: اطفال منند این اولیا
در غریبی، فرد از کار و کیا
از برای امتحان خوار و یتیم
لیک اندر سر منم یار و ندیم^{۳۸}

۷) روح القدس اولیا

در روایات پرشمار بر این نکته تأکید شده است. از جمله امام باقر (ع) خطاب به جابر جعفی می‌فرماید: «همانا در انبیا و اوصیا، پنج روح وجود دارد: روح القدس، روح ایمان، روح حیات، روح قوه و روح شهوت»، آن‌گاه می‌فرماید: «ای جابر! به وسیله روح القدس آنچه را که تحت عرش و تحت فرش است، می‌شناسند»، سپس می‌فرماید: «ای جابر! این چهار تا روحهایی هستند که پیشامدها به آنها

۳۵. نهج البلاغه، حکمت ۱.

۳۶. مثنوی معنوی، د، ۲، ب ۸۱۸.

۳۷. همان، د، ۱، ب ۲۵۱۴ و ۲۵۱۵.

۳۸. همان، د، ۳، ب ۷۹-۸۲.

۳۰. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۸۱.

۳۱. مثنوی معنوی، د، ۱، ب ۳۲۵۵ و ۳۲۵۶.

۳۲. همان، د، ۲، ب ۸۳۵-۸۳۷.

۳۳. همان، د، ۳، ب ۱۸۹۵-۱۸۹۷.

۳۴. همان، د، ۳، ب ۲۵۴۳ و ۲۵۴۴.

می‌رسد، مگر روح القدس که در پی لهُو و لعب نیست».^{۳۹}

مولوی هم به وجود روحی جداگانه برای اولیا قائل است و آنان را به جهت داشتن این روح، از دیگران برتر می‌داند:

جان نباشد جز خبر در آزمون
هرکه را افزون خبر، جانش فزون
جان ما از جان حیوان بیشتر
از چه؟ زآن رو که فزون دارد خبر
پس فزون از جان ما، جان ملک
که منزّه شد ز حس مشترک
وز ملک، جان خداوندان دل
باشد افزون، تو تحیر را بهل
زآن سبب آدم بود مسجودشان
جان او افزون‌تر است از بودشان
ورنه بهتر را سجود دون‌تری
امر کردن هیچ نبود درخوری
کی پسندد عدل و لطف کردگار
که گلی سجده کند در پیش خار^{۴۰}
غیر فهم و جان که در گاو و خر است
آدمی را عقل و جان دیگر است
باز غیر عقل و جان آدمی
هست جانی در ولی آن‌دمی^{۴۱}

۸) ازلیت روح ولی

امام صادق(ع) در این باره می‌فرماید: «خدا امام را برگزید و در عالم ذر که او را آفرید و در میان مردم که وی را ساخت، زیر نظر الهی به رشته وجودش کشید و پرداخت، چونان سایه‌ای، پیش از آفرینش جاننداری، از سمت راست عرش خود، پیچیده بدان حکمت که در علم غیب نزد اوست؛ با علم غیب خویش او را اختیار و برای

پاک‌اش وی را انتخاب نمود».^{۴۲} مولوی در این باره می‌گوید:

او چنین پیریست کش آغاز نیست
با چنین دُر یتیم، انباز نیست
پیر ایشانند کاین عالم نبود
جان ایشان بود در دریای جود
پیش از این تن، عمرها بگذاشتند
پیش‌تر از کشت، بر برداشتند
پیش‌تر از نقش، جان پذیرفته‌اند
پیش‌تر از بحر درها سفته‌اند^{۴۳}

۹) عدم شرط سن و سال در ولایت

جوانی امیر المؤمنین علی(ع) از دستاویزهایی بود که عده‌ای چون ابو عبیده جراح برای نفی استحقاق خلافت او، به آن تمسک می‌جستند،^{۴۴} اما در برداشت شیعی از مسئله امامت و ولایت، شرط سن و سال مطرح نیست. فردی به نام خیرانی از پدرش روایت کرده است که گفت: نزد امام رضا(ع) در خراسان ایستاده بودم که کسی به او عرض کرد: اگر پیشامدی (منظور رحلت آن امام است) رخ دهد، به که روی آوریم؟ آن امام فرمود: «السی ابی جعفر ابنی». آن فرد گویی ابی جعفر، یعنی امام جواد(ع) را خردسال شمرد و امام رضا(ع) در ادامه فرمود: «همانا خداوند تبارک و تعالی عیسی بن مریم را به عنوان رسول و نبی و صاحب شریعت برانگیخت، در حالی که سن او کمتر از سن ابوجعفر بود».^{۴۵} ابیات مولوی در این باره از این قرار است:

کرده‌ام بخت جوان را نام، پیر
کو ز حق پیر است، نز ایام پیر^{۴۶}
شیخ کی بود پیر، یعنی موسیید

۴۲. اصول کافی، ج ۱، صص ۲۹۱ و ۲۹۲.

۴۳. مثنوی معنوی، ج ۲، صص ۱۶۸-۱۷۱.

۴۴. رک: امام شناسی، ج ۱، ص ۵۰.

۴۵. اصول کافی، ج ۲، صص ۲۲۲ و ۲۲۳.

۴۶. مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۳۹۴۰.

۳۹. اصول کافی، ج ۲، صص ۱۶ و ۱۷.

۴۰. مثنوی معنوی، ج ۲، صص ۳۳۲۶-۳۳۳۲.

۴۱. همان، ج ۴، صص ۴۰۹ و ۴۱۰.





معنی این مو، بدان ای بی امید
هست آن موی سیه، هستی او
تا ز هستی اش نماند تای مو
چون که هستی اش نماند، پیر اوست
گر سیه مو باشد او یا خود دوموست
هست آن موی سیه، وصف بشر
نیست آن مو، موی ریش و موی سر
عیسی اندر مهد بردارد نفیر
که جوان ناگشته، ما شیخیم و پیر
گر رهید از بغض اوصاف بشر
شیخ نبود، کهل باشد ای پسر
چون یکی موی سیه کان وصف ماست
نیست بر وی شیخ و مقبول خداست
چون بود مویش سپید، او با خود است
او نه پیر است و نه خاص ایزد است
ور سر مویی ز وصفش باقی است
او نه از عرش است، او آفاقی است^{۴۷}
۱۰) خداوند و محافظت از اولیا

امیرالمؤمنین علی(ع) درباره حفظ خود از سوی
خدا می فرماید: «مرا پوششی استوار است که از
جانب کردگار است؛ چون عمرم سر آید از هم
گشاید و مرا تسلیم مرگ نماید؛ آن گاه نه تیر
روی برتابد و نه زخم بهبود یابد».^{۴۸} امام باقر(ع)
نیز درباره حفظ بندگان خاص خدا از سوی او
می فرماید: «خدا خاصگانی دارد که آنها را در
بلا نگذارد؛ پس در سلامتشان زنده نگاه می دارد
و در سلامتشان روزی می دهد و در سلامتشان
می میراند و در سلامتشان برمی انگیزد و در
سلامتشان به بهشت می برد».^{۴۹}

از نظر مولوی، گاه ممکن است بر جسم اولیا
ضرری وارد شود، اما روح ازلی و ابدی آنان

هرگز زیانی نمی بیند؛ زیرا خدا حافظ آن است:
روح همچون صالح و تن ناقه است
روح اندر وصل و تن در فاقه است
روح صالح، قابل آفات نیست
زخم بر ناقه بود، بر ذات نیست
کس نیابد بر دل ایشان ظفر
بر صدف آمد ضرر، نی بر گهر
روح صالح، قابل آزار نیست
نور یزدان، سغبه کفار نیست^{۵۰}
انبیا با دشمنان برمی تنند
پس ملائک ربّ سلم می زنند
کاین چراغی را که هست او نور کار
از یف و دمهای دزدان دور دار^{۵۱}
عارفان زآندند دایم آمنون
که گذر کردند از دریای خون
امنشان از عین خوف آمد پدید
لاجرم، باشند هر دم در مزید
امن دیدی، گشته در خوفی خفی
خوف بین هم در امیدی ای صفی^{۵۲}
۱۱) مستجاب الدعوه بودن اولیا

یعنی دعایشان از سوی خدا برآورده می شود.
خواجه نصیرالدین طوسی از جمله دلایل اثبات
امامت امیرالمؤمنین علی(ع) را، استجابت دعای
آن امام می داند.^{۵۳} درباره استجابت دعای آن امام
آمده است: «قومی به علی(ع) از کمی باران شکوه
آوردند، پس طلب باران کرد و فوراً سیراب شدند،
تا جایی که از زیادی باران به او شکوه کردند،
پس برایشان دعا کرد، تا باران بند آمد».^{۵۴} اما
استدلال مولوی در این باره از این قرار است:

کان دعای شیخ، نه چون هر دعاست

۵۰. متنوی معنوی، ۱د، ب ۲۵۱۵-۲۵۱۸.

۵۱. همان، ۴د، ب ۲۷ و ۲۸.

۵۲. همان، ۶د، ب ۶۴-۶۶.

۵۳. کشف المراد، ص ۲۸۴.

۵۴. همان، صص ۲۸۴ و ۲۸۵، پاورقی مصحح.

۴۷. همان، ۳د، ب ۱۷۹۰-۱۷۹۸.

۴۸. نهج البلاغه، خطبه ۶.

۴۹. اصول کافی، ج ۴، ص ۲۰۳.

فانی است و گفت او، گفت خداست

چون خدا از خود سؤال و کد کند

پس دعای خویش را چون رد کند؟^{۵۵}

۱۲) راهیابی ولی به نور خود

امام نیازی به تقلید از دیگران ندارد، بلکه نور

ولایت او، همه مسائل را برایش روشن می‌کند.

عمار سباباطی می‌گوید: به امام صادق (ع) گفتم:

وقتی حکم می‌کنید، به چه حکم می‌کنید؟ فرمود:

«به حکم خدا و حکم داوود، و چون چیزی که

نزد ما نیست، از ما پنهان ماند، روح القدس آن را

به ما می‌رساند».^{۵۶} مولوی در این باره می‌گوید:

این دلیل و راه، رهرو را بود

کو به هر دم، در بیابان گم شود

واصلان را نیست جز چشم و چراغ

از دلیل و راهشان باشد فراغ

گر دلیلی گفت آن مرد وصال

گفت، بهر فهم اصحاب جدال^{۵۷}

۱۳) عینیت ولی با راه

به این معنی که شناخت او و پیروی از وی، همان

و رسیدن به حقیقت همان. ابوبصیر نقل می‌کند که

امام باقر (ع) به او فرمود: «آیا امامت را شناختی؟»

او در پاسخ می‌گوید: آری به خدا، پیش از آنکه

از کوفه خارج شوم، امام فرمود: «همین تو را

کافی است».^{۵۸} مولوی در این باره نیز ابیاتی دارد:

بر نویس احوال پیر راه دان

پیر را بگزین و عین راه دان^{۵۹}

یا علی از جمله طاعات راه

برگزین تو سایه بنده اله^{۶۰}

من نجویم زین سپس راه اثیر

۵۵. مثنوی معنوی، د، ب ۲۲۴۳ و ۲۲۴۴.

۵۶. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۸.

۵۷. مثنوی معنوی، د، ب ۳۳۱۲-۳۳۱۴.

۵۸. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۲.

۵۹. مثنوی معنوی، د، ب ۲۹۳۸.

۶۰. همان، د، ب ۲۹۶۶.

پیر جویم، پیر جویم، پیر، پیر^{۶۱}

۱۴) هدایت خلق به واسطه ولی

این موضوع مستفاد از آیه قرآنی «وَجَعَلْنَاهُمْ

أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا»^{۶۲} «و آنان را پیشوایانی قرار

دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند» است. امام

صادق (ع) در توضیح این آیه می‌فرماید: «هر امام

هدایتگر قرنی است که در آن به سر می‌برد».^{۶۳}

مهدی و هادی وی است ای راه جو

هم نهان و هم نشسته، پیش رو^{۶۴}

دیو، الحاح غوایت می‌کند

شیخ، الحاح هدایت می‌کند^{۶۵}

۱۵) صفا بخش روح خلق از سوی ولی

چنانکه امام باقر (ع) می‌فرماید: «هیچ بنده‌ای ما

را دوست نداشت و به ما روی نیاورد، مگر اینکه

خدا دلش را پاک کرد».^{۶۶} همچنین دیدگاه مولوی

در این باره از این قرار است:

نفس چون با شیخ ببند گام تو

از بن دندان شود، او رام تو^{۶۷}

خود غرض زین آب، جان اولیاست

کو غسل تیرگیهای شماس^{۶۸}

واسطه حمام باید مر ترا

تا ز آتش خوش کنی تو طبع را

چون نتانی شد در آتش چون خلیل

گشت حمامت رسول بت دلیل^{۶۹}

۱۶) ولی، نوادهنده وحدت

امیرالمؤمنین علی (ع) در این باره می‌فرماید:

«پیشوای قوم باید با مردم خود به راستی سخن

۶۱. همان، د، ب ۴۱۲۴.

۶۲. انبیاء، ۷۳.

۶۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷.

۶۴. مثنوی معنوی، د، ب ۸۱۸.

۶۵. همان، د، ب ۳۵۸۹.

۶۶. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷۶.

۶۷. مثنوی معنوی، د، ب ۲۵۴۵.

۶۸. همان، د، ب ۲۲۱.

۶۹. همان، د، ب ۲۳۰ و ۲۳۱.





راند، و پراکندگی را به جمعیت کشاند، و ذهن خود را آماده پذیرفتن گرداند.»^{۷۰} مولوی در این باره می‌گوید:

از حدیث شیخ، جمعیت رسد
تفرقه آرد دم اهل حسد
چون سلیمان کز سوی حضرت بتاخت
کو زبان جمله مرغان را شناخت
در زمان عدلش، آهو با پلنگ
انس بگرفت و برون آمد ز چنگ
شد کبوتر ایمن از چنگال باز
گوسفند از گرگ، ناورد احتراز
او میانجی شد میان دشمنان
اتحادی شد میان پرزنان^{۷۱}
مرغ جانها را چنان یکدل کند
کز صفاشان بی‌غش و بی‌غل کند
مشفقان گردند همچون والده
مسلمون را گفت: نفس واحده
نفس واحد از رسول حق شدند
ورنه هریک، دشمنی مطلق بدند^{۷۲}
۱۷) ولی، واسطه ثواب و عقاب خدا

روایات بسیاری از اهل بیست (ع) با این مضمون آمده است: «علی قسیم الجنة و النار»؛^{۷۳} یعنی علی تقسیم کننده بهشت و جهنم است. خود امام علی (ع) در این باره می‌فرماید: «باور و دوست ما، امید رحمت می‌برد، و دشمن و کینه‌جوی ما، انتظار قهر و سطوت می‌کشد».^{۷۴} در ابیات زیر از مولوی نیز، واسطگی اولیا در پرورش جان مردم مورد تأکید قرار گرفته است؛ یعنی رد و قبول آن موجب رد و قبول کلی خواهد بود:

پس ز دفع خاطر اهل کمال

جان فرعونان بماند اندر ضلال
پس ز دفع این جهان و آن جهان
مانده‌اند این بی‌رهان بی‌این و آن
سر کشی از بندگان ذوالجلال
دان که دارند از وجود تو ملال
کهربا دارند چون پیدا کنند
گاه، هستی تو را شیدا کنند
کهربای خویش چون پنهان کنند
زود تسلیم تو را طغیان کنند^{۷۵}
عیبها از رد پیران، عیب شد
غیبها، از رشک پیران غیب شد^{۷۶}
در قبول آرند شاهان، نیک و بد
چون قبول آرند، نبود بیش رد^{۷۷}

۱۸) شناخته شدن مردم به واسطه ولی خود

این نکته برداشتی است از آیه قرآنی «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْئَانِهِمْ»^{۷۸} «[یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرامی‌خوانیم» که امام صادق (ع) در توضیح آن می‌فرماید: «امامشان که در میانشان است و ایشان قائم اهل زمانشان است».^{۷۹} مولوی در این باره می‌گوید:

گر تو شناسی کسی را از ظلام
بنگر او را، کوش سازیده‌ست امام^{۸۰}

۱۹) قابلیت فهم زبان سر ولی

امام صادق (ع) در این باره می‌فرماید: «همانا سخن ما دشوار و دشوارنماست که مگر سینه‌های روشن یا دل‌های پاک یا سرشتهای نیکو تحمل آن را ندارد».^{۸۱} مولوی می‌گوید:

اصطلاحاتی است مر ابدال را

۷۵. مثنوی معنوی، د، ۱، ب ۲۴۸۹-۲۴۹۳.

۷۶. همان، د، ۲، ب ۳۳۵۱.

۷۷. همان، د، ۴، ب ۷۵۶.

۷۸. اسراء، ۷۱.

۷۹. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰۴.

۸۰. مثنوی معنوی، د، ۴، ب ۱۶۴۰.

۸۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۵.

۷۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

۷۱. مثنوی معنوی، د، ۲، ب ۳۶۹۹-۳۷۰۳.

۷۲. همان، د، ۲، ب ۳۷۱۰-۳۷۱۲.

۷۳. رک: امام شناسی، ج ۱، ص ۱۴۸.

۷۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۰.



که نباشد ز آن خبر، اقوال را^{۸۲}

۲۰) **ضرورت شناخت ولی از سوی مردم**

در میان روایات شیعی نمونه‌هایی یافت می‌شود که مردم را به شناختن امام خود و پیروی از او ترغیب و تشویق کرده‌اند، چنان‌که امام باقر(ع) می‌فرماید: «خدای را عزوجل بشناسد و او را بپرستد، کسی که خدا را و امام از ما اهل بیت را شناخت و آن که خدای عزوجل را و امام از ما اهل بیت را نشناسد، همانا به شناخت و پرستش جز خدا پرداخت و این به خدا سوگند، او را گمراه خواهد ساخت»^{۸۳}

خواجه نصیرالدین طوسی در بیان لطف بودن امام، می‌نویسد: «و غیبه منا»^{۸۴} یعنی اگر لطف خدا درباره امام احساس نشود، نقص از کسی است که این لطف را احساس نمی‌کند. علامه حلی در شرح این عبارت، مطالبی دارد که ترجمه آنها از این قرار است: «لطف امامت با اموری چند تمام می‌شود که از آن جمله است آنچه بر خدای تعالی واجب است و آن خلق امام و قدرت دادن به او برای تصرف و علم و نص بر وی با ذکر نامش و نصب او می‌باشد و اینها را خدای تعالی انجام داده است. و نیز از آن جمله است آنچه بر امام واجب است و آن تحمل امامت و قبول آن می‌باشد و این را نیز امام انجام داده است و باز از آن جمله است آنچه بر مردم واجب است و آن مساعدت امام و یاری و قبول اوامر و فرمان‌برداری از دست‌تور او می‌باشد و این را مردم انجام نمی‌دهند، پس منع لطف کامل از سوی آنان است، نه از سوی خدای تعالی و نه از سوی امام»^{۸۵}

مولوی عقیده دارد که شناخت اولیا مشکل است و از همین جهت بیشتر مردم گمراه می‌شوند:

جمله عالم زین سبب گمراه شد
کم کسی زابدال حق آگاه شد^{۸۶}
آن که گویند اولیا در کُه بوند
تا ز چشم مردمان پنهان شوند
پیش خلق، ایشان فراز صد که‌اند
گام خود بر چرخ هفتم می‌نهند
پس چرا پنهان شود که‌جو بود
کو ز صد دریا و که، ز آنسو بود
حاجتش نبود به سوی که‌گریخت
کز پی‌اش، کره فلک صد نعل ریخت
چرخ گردید و ندید او گرد جان
تعزیت جامه بیوشید آسمان
گر به ظاهر آن پری پنهان بود
آدمی، پنهان‌تر از پریان بود
نزد عاقل زان پری که مضر است
آدمی صد بار، خود پنهان‌تر است
آدمی نزدیک عاقل چون خفی‌ست
چون بود آدم، که در غیب او صفی‌ست^{۸۷}
پیش ظاهر بین چه قلب و چه سره
او چه داند چیست اندر قوصره
ای بسا زرّ سیه کرده به دود
تا رهد از دست هر دزدی حسود
ای بسا مس زران‌دود به زر
تا فروشد آن به عقل مختصر
ما که باطن بین جمله کشوریم
دل ببینیم و به ظاهر ننگریم
قاضیانی که به ظاهر می‌تند
حکم، بر اشکال ظاهر می‌کنند
چون شهادت گفت و ایمانی نبود
حکم او مؤمن کنند این قوم زود
بس منافق اندر این ظاهر گریخت
خون صد مؤمن به پنهانی بریخت

۸۲. مثنوی معنوی، د، ۱، ب ۳۴۰۹.

۸۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵۶.

۸۴. کشف المراد، ص ۲۲۱.

۸۵. همان، صص ۳۸۹ و ۳۹۰.

۸۶. مثنوی معنوی، د، ۱، ب ۲۶۴.

۸۷. همان، د، ۲، ب ۲۴۵۰-۲۴۵۷.



جهد کن تا پیر عقل و دین شوی
تا چو عقل کل تو باطن بین شوی^{۸۸}
در عین حال، او معتقد است که اولیا پنهان نیستند،
بلکه آشکارند و چون خورشید به همه جا می تابند
و اینکه دیده نمی شوند، از قصور مردم است:
ای بسا اصحاب کهف اندر جهان
پهلوی تو، پیش تو، هست این زمان
غار با او یار با او در سرود
مهر بر چشم است و بر گوشت چه سود^{۸۹}
راههایی که وی برای شناختن اولیا پیشنهاد
می کند، از این قرار است:
اول؛ فرد باید خود را صافی کند، تا بتواند به
ادراک نور آنان نائل آید:
چنبره دید جهان، ادراک توست
پرده پاکان، حس ناپاک توست
مدتی حس را بشو ز آب عیان
این چنین دان، جامه شوی صوفیان
چون شدی تو پاک پرده برکنند
جان پاکان خویش بر تو می زند^{۹۰}
دوم؛ باید به کسانی که ولی شناسند، رجوع کرد:
در میان دلچ پوشان یک فقیر
امتحان کن و آن که حق است آن بگیر
مؤمن کیس ممیز کو که تا
باز داند هیزکان را از فتی
گر نه معیوبات باشد در جهان
تاجران باشند جمله ابلهان^{۹۱}
سوم؛ انسان باید پیوسته مراقب باشد تا شاید ولی،
خود به سویش آید:
دید و لاف خفته می ناید به کار
جز خیالی نیست، دست از وی بدار
خوابناکی لیک هم بر راه خسپ

الله الله بر ره الله خسپ
تا بود که سالکی بر تو زند
از خیالات نعاست بر کند^{۹۲}
(۲۱) اولیا، مخاطبان مستقیم کلام خداوند
امامت در کتب کلامی شیعه چنین تعریف شده
است: «الامامه خلافه عن النبوه قائمه مقامها
الا فی تلقی الوحی الالهی بلا واسطه»^{۹۳} یعنی
امامت، خلافت و جانشینی نبی است و فرقی
که هست، این است که به نبی بدون واسطه بشر
وحی الهی می رسد و به امام با واسطه پیامبر
وحی می رسد. برای رفع شبهه تساوی پیامبران
و امامان، در احادیث شیعه، امامان محدث
خوانده شده اند: «شنیدم حضرت ابوالحسن (ع)
می فرمود: ائمه دانشمندان راستگویان فهمیدگان
و محدثانند»^{۹۴} از نظر شیعه، علوم و ادراکات
امام از طریق الهامات غیبیه در نفس او به دست
می آید.^{۹۵} از آنجا که ممکن است این اعتقاد با
اعتقاد دیگری همچون قطع وحی پس از پیامبر
اسلام (ص) در تضاد پنداشته شود، شیعه در این
باره، برای امام نسبت به پیامبر تفاوتی قائل
شده است، از جمله اینکه نه تنها بر دریافت امام
از جهان غیب به جای وحی نام الهام می نهد،
بلکه معتقد است اولاً؛ امام، مانند پیامبر تشریح
کننده احکام نیست، بلکه تبیین کننده آن است.
ثانیاً؛ امام، مانند پیامبر، فرشته وحی را نمی بیند
و تنها صدای او را می شنود، یا مطلب در دلش
لقا می شود. ثالثاً؛ امام، به واسطه پیامبر با جهان
غیب ارتباط می یابد و پیامبر بی واسطه. در روایتی
به امام صادق (ع) گفته می شود: اخبرنی عن علم
عالمکم، و آن امام می فرماید: «وارثه من رسول
الله و من علی». راوی می گوید: ما شنیده ایم که به

۹۲. همان، ۴، ب ۳۲۳۵-۳۲۳۷.

۹۳. باب حادی عشر، ص ۲۲۰.

۹۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۴.

۹۵. امام شناسی، ج ۱، ص ۲۰۴.

۸۸. همان، ۴، ب ۲۱۷۱-۲۱۷۸.

۸۹. همان، ۱، ب ۴۰۵ و ۴۰۶.

۹۰. همان، ۴، ب ۲۳۸۴-۲۳۸۶.

۹۱. همان، ۲، ب ۲۹۳۷-۲۹۳۹.



از خطا و سهو، ایمن آمدی^{۹۸}
وحی دل در این ابیات به معنای الهام است، در
حالی که وحی حق، به معنای وحی تمام عیار
است. مولوی در جای دیگر به این نکته چنین
تصریح دارد:

قرب خلق و رزق بر جمله‌ست عام
قرب وحی عشق دارند، این کرام^{۹۹}
در مورد کلام خداوند با حضرت موسی(ع) هم
گاهی از اصطلاح وحی دل استفاده کرده است:

گفت موسی را به وحی دل خدا
کای گزیده، دوست می‌دارم تو را^{۱۰۰}
مولوی در جای دیگر نیز ضمن اشاره به حدیث
معروف «سفینه» و ربط دادن آن با داستان طوفان
نوح و غرق شدن فرزندش، می‌گوید:

کاشکی او آشنا ناموختی
تا طمع در نوح و کشتی دوختی
کاش چو طفل از حیل جاهل بدی
تا چو طفلان، چنگ در مادر زدی
یا به علم نقل کم بودی ملی
علم وحی دل، ربودی از ولی^{۱۰۱}
او ارتباط اولیا با عالم غیب را در خواب آنان هم
ساری می‌داند:

می‌بیند خواب جانب وصف حال
که به بیداری نبینی بیست سال
در بی تعبیر آن، تو عمرها
می‌روی سوی شهان با دها
که بگو آن خواب را تعبیر چیست
فرع گفتن این چنین سر را، سگی‌ست
خواب عام است این و خود، خواب خواص
باشد اصل اجتبا و اختصاص
پیل باید تا چو خسپد او ستان

دل‌های شما الهام و در گوشه‌ایتان القا می‌شود. امام
این را نهی نکرده، می‌فرماید: «یا چنین است»^{۹۶}
همچنین در روایتی دیگر وقتی نزد امام صادق(ع)
سخن از محدث می‌رود، آن امام می‌فرماید: «انه
یسמע الصوت و لا یری الشخص». از او پرسیده
می‌شود: چگونه می‌داند که آن سخن فرشته است.
می‌فرماید: «انه یعطی السکینه و الوقار حتی یعلم
انه کلام ملک»^{۹۷}

مولوی به ارتباط اولیا با جهان غیب و خصوصیت
ایشان در دریافت علم از آن جهان، قائل است و
پروایی نیز ندارد که نام این دریافت را وحی حق
ببندد. این نکته را می‌توان از حکایتی در مثنوی
معنوی تحت عنوان «مژده دادن ابویزید از زادن
ابوالحسن خرقانی (قدس الله روحهما) پیش از
سالها و نشان صورت او و سیرت او یک به یک و
نوشتن تاریخ نویسان آن را جهت رصد» دریافت.
مولوی در این قسمت می‌گوید:

چون رسید آن وقت و آن تاریخ راست
زاده شد آن شاه و نرد ملک باخت
از پس آن سالها آمد پدید
بوالحسن، بعد وفات بایزید
جمله خواهی او ز امساک و جود
آن چنان آمد که آن شه گفته بود
لوح محفوظ است او را پیشوا
از چه محفوظ است؟ محفوظ از خطا
نه نجوم است و نه رمل است و نه خواب
وحی حق، والله اعلم بالصواب
از پی روپوش عامه در بیان
وحی دل گویند آن را، صوفیان
وحی دل گیرش که منظرگاه اوست
چون خطا باشد چو دل آگاه اوست
مؤمننا ینظر بنور الله شدی

۹۸. مثنوی معنوی، د ۴، ب ۱۸۴۸-۱۸۵۵.

۹۹. همان، د ۳، ب ۷۰۴.

۱۰۰. همان، د ۴، ب ۲۹۲۱.

۱۰۱. همان، د ۴، ب ۱۴۱۴-۱۴۱۶.

۹۶. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۴.

۹۷. همان، ج ۲، ص ۱۴.



خواب بیند خطّه هندوستان
خر نبیند هیچ هندستان به خواب
خر ز هندستان نکردهست اغتراب
جان همچون پیل باید نیک رفت
تا به خواب او هند داند رفت، تفت^{۱۰۲}
او این ارتباط را به روح وحی نسبت می‌دهد و
می‌توان گفت: این روح همان روح ولایت است
که نزد امامان شیعه به روح القدس شهرت دارد:
ز آن مناسب آمدن افعال دست
فهم آید مر تو را که عقل هست
روح وحی، از عقل پنهان تر بود
ز آنک او غیب است او، ز آن سر بود
عقل احمد از کسی پنهان نشد
روح وحیش، مدرک هر جان نشد
روح وحیی را مناسیهاست نیز
در نیابد عقل، کان آمد عزیز
گه جنون بیند، گهی حیران شود
ز آنک موقوف است تا او، آن شود
چون مناسیهای افعال خضر
عقل موسی بود در دیدش کدر
نامناسب می نمود افعال او
پیش موسی، چون نبودش حال او
عقل موسی چون شود در غیب بند
عقل موشی خود کی است، ای ارجمند!^{۱۰۳}
وی سخن اولیا را به جهت برخورداري آنان از
روح وحی، «عین صواب» و «سحر حلال» و
مانند آن می‌نامد:
آن که از حق یابد او وحی و جواب
هرچه فرماید، بود عین صواب^{۱۰۴}
ماهیان قعر دریای جلال
بحرشان آموخته سحر حلال^{۱۰۵}

شیخ نورانی، ز ره آگه کند
با سخن هم نور را همره کند^{۱۰۶}
هرکه باشد قوت او، نور جلال
چون نزاید از لبش سحر حلال؟
هرکه چون زنبور وحی استش نفل
چون نباشد خانه او پر عسل^{۱۰۷}
از شش و از پنج، عارف گشت فرد
محترز گشتهست زین شش پنج نرد
رست او از پنج حس و شش جهت
از ورای آن همه کرد آگهت
شد اشارتش اشارات ازل
جاوز الاوهام طرا و اعتزل^{۱۰۸}
اصولاً «نکته»، یعنی دهان گشودن به بیان مطالب
ظریف و عالی ملکوتی، را تنها برای ایشان حلال
می‌شمارد:
لقمه و نکته‌ست کامل را حلال
تو نه ای کامل، مخور می‌باش لال
نیست در ضبطت چو بگشادی دهان
از بی صافی شود تیره روان^{۱۰۹}
آنک معصوم ره وحی خداست
چون همه صافست، بگشاید رواست
ز آنک ماینطق رسول بالهوی
کی هوا زاید ز معصوم خدا^{۱۱۰}
(۲۲) عصمت اولیا

شیعیان امامیه برخلاف غالب اهل سنت، برای
امامان، قائل به عصمتی عین عصمت پیامبرانند
و این شرط را، وصف لازم برای پیروی از آنان
می‌شمارند. علی(ع) می‌فرماید: «اطاعت تنها برای
خدا و فرستاده او و اولوالامر است و از این رو به
اطاعت اولوالامر فرمان داد که معصیت نمی‌کنند

۱۰۶. همان، ۵۵، ب ۲۴۸۴.

۱۰۷. همان، ۶۰، ب ۴۵۲۵ و ۴۵۲۶.

۱۰۸. همان، ۶۰، ب ۴۵۶۷-۴۵۶۹.

۱۰۹. همان، ۱۵، ب ۱۶۲۱.

۱۱۰. همان، ۶۰، ب ۱۶۰۰-۱۶۰۲.

۱۰۲. همان، ۴۰، ب ۳۰۶۴-۳۰۷۰.

۱۰۳. همان، ۲۰، ب ۳۲۴۶-۳۲۵۷.

۱۰۴. همان، ۱۵، ب ۲۲۵.

۱۰۵. همان، ۳۰، ب ۳۵۹۹.

و پاکند و امر به گناه نمی‌کنند»^{۱۱۱} همچنین آن حضرت می‌فرماید: «خدا ما را پاک و معصوم کرد و گواه بر آفریدگانش و حجت خود در زمینش قرار داد»^{۱۱۲}

شیعه امامیه معتقد است که امام باید معصوم باشد، وگرنه امر خلق به تسلسل منتهی می‌شود؛ زیرا احتیاج به وجود امام به خاطر جلوگیری از ظلم ظالمان و دادخواهی از ظالمان برای مظلومان است و اگر جایز باشد که امام گناه کند، او محتاج امام دیگری خواهد بود، تا وی را راهنمایی کند.^{۱۱۳} مولوی با وجود اینکه در بیتی از مثنوی معنوی می‌گوید:

آن که معصوم آمد و پاک از غلط

آن خروس جان وحی آمد فقط^{۱۱۴}

در ابیات بسیاری به عصمت اولیا قائل شده است. او اولیا را به دو دسته تقسیم می‌کند: دسته‌ای که در عشق حق فانی شده‌اند و - به تعبیر خود او - اهل گورستانند و دسته دیگر که به عشق زنده‌اند و اغنیایند. وی برای دسته نخست وسعت عملی را جایز می‌داند، اما برای دسته دوم جایز نمی‌داند. این وسعت عمل، ممکن است حتی به خطای فاحش و خلاف شرع علنی نیز بیانجامد و با این حال معتقد است که آنان نباید مورد اعتراض واقع شوند:

عاشقان را هر نفس سوزیدنی است

بر ده ویران، خراج و عشر نیست

گر خطا گوید، ورا خاطی مگو

ور بود پر خون شهید او را مشو

خون، شهیدان را ز آب اولی‌تر است

این خطا، از صد ثواب اولی‌تر است

تو ز سر مستان، قلاووزی مجو
جامه چاکان را چه فرمایی رفو؟
ملت عشق، از همه دینها جداست
عاشقان را ملت و مذهب، خداست^{۱۱۵}

شرع بهر زندگان و اغنیاست
شرع، بر اصحاب گورستان کجاست؟
آن گروهی کز فقیری بی‌سرنند
صد جهت ز آن مردگان، فانی‌ترند^{۱۱۶}
توجیهی که در این باره می‌آورد، این است که چون باطن این گروه صاف و بی‌غش است، این صافی و بی‌غشی، کدری و غش ناشی از آن، خطای فاحش و خلاف شرع علنی را می‌پوشاند:

هرچه گوید مرد عاشق، بوی عشق

از دهانش می‌جهد در کوی عشق

گر بگوید فقه، فقر آید همه

بوی فقر آید از آن خوش دمدمه

ور بگوید کفر، دارد بوی دین

ور به شک گوید، شکش گردد یقین^{۱۱۷}

مولوی با توجه به ابیات فوق، خوبی و بدی اعمال اولیا را منوط به حسن فاعلی آنان می‌داند. از نظر او آنچه برای دیگران ممکن است ضرر داشته باشد، برای اولیا بی‌ضرر است؛ زیرا ایشان مبدل شده‌اند و چون آب کُر هستند که با نجاسات منتجس نمی‌شوند. جلال‌الدین همایی^{۱۱۸} این نظریه را از نظریات منحصر به فرد وی در باب عصمت و رافع اختلاف نظر مسلمانان در این خصوص می‌خواند:

گر ولی زهری خورد، نوشی شود

ور خورد طالب، سیه‌هوشی شود^{۱۱۹}

هان و هان ترک حسد کن با شهان

۱۱۵. همان، د، ۲، ب ۱۷۶۵-۱۷۷۰.

۱۱۶. همان، د، ۶، ب ۱۵۳۴ و ۱۵۳۵.

۱۱۷. همان، د، ۱، ب ۲۸۸۰-۲۸۸۲.

۱۱۸. مولوی نامه، ج ۱، ص ۲۶۰.

۱۱۹. مثنوی معنوی، د، ۱، ب ۲۶۰۳.

۱۱۱. بررسی مسائل کلی امامت، ص ۱۰۳، به نقل از: بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۰۰.

۱۱۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۲.

۱۱۳. باب حادی عشر، ص ۲۲۲.

۱۱۴. مثنوی معنوی، د، ب ۳۳۳۷.





ورنه ابلیسی شوی اندر جهان
کو اگر زهری خورد، شهدی شود
تو اگر شهدی خوری، زهری بود
کو بدّل گشت و بدّل شد کار او
لطف گشت و نور شد، هر نار او^{۱۲۰}
(۲۳) اولیا، صاحبان کرامت

یکی از دلایل اثبات امامت نزد شیعه امامیه، ظهور معجزه به دست امام است: «آن حضرت (علی) ادعای امامت فرمود و معجزه نیز بر دست او ظاهر شد، و هرکس که ادعای امامت کند و معجزه بر دست وی جاری شود، امام است». ^{۱۲۱} از جمله معجزات علی(ع) کنندن در خیبر، مکالمه کردن با اژدها بر منبر کوفه، برگرداندن قرص آفتاب به جهت ادای نماز در وقت فضیلت و ... است.^{۱۲۲} گرچه عارفان برای اثبات مرتبه ولایت به انجام کرامت تصریح نکرده‌اند، ولی فراوانی کرامات در کتبی مانند تذکرة الاولیاء عطار پیش از بسامد آن در منابع شیعی است. مولوی نیز کرامات پرشماری به اولیا نسبت می‌دهد. از جمله با اشاره به معجزه حضرت هود(ع) و به تأسی از او، داستان شبیان راعی (چوپان) را می‌آورد. وی از اهالی دمشق و از یاران سفیان ثوری یکی از زهاد قرن سوم بود که در کوه‌های لبنان چوپانی می‌کرد و به گفته غزالی، امام شافعی در حضورش زانو می‌زد.^{۱۲۳} وقتی می‌خواست برای نماز جمعه گله را رها کند، به دور گله خطی می‌کشید و در نتیجه گرگان درون آن خط نمی‌رفتند و گوسپندان بیرون نمی‌آمدند:

هود گرد مؤمنان خطی کشید
نرم می‌شد باد کآنجا می‌رسید
هرکه بیرون بود زآن خط جمله را

۱۲۰. همان، ۲د، ب ۳۴۳۲-۳۴۳۴.

۱۲۱. باب حادی عشر، ص ۲۵۸.

۱۲۲. همان.

۱۲۳. سیمای انسان در مثنوی مولوی، ص ۳۳۸.

پاره پاره می‌گسست اندر هوا
همچنین شبیان راعی می‌کشید
گرد بر گرد رمه خطی پدید
چون به جمعه می‌شد او وقت نماز
تا نیارد گرگ آنجا ترکناز
هیچ گرگی در نرفتی اندر آن
گوسفندی هم نگشتی زآن نشان^{۱۲۴}

(۲۴) سلیمان صفتان، تنها شایستگان حکمرانی در تعریف شیعه، امامت فقط منصب معنوی و روحانی نیست، بلکه علاوه بر سیادت و ریاست معنوی، رهبری دنیوی را نیز دربر می‌گیرد: «امامت عبارت است از ریاست عامه در امور دین و دنیا از برای یکی از مردم به نیابت از پیامبر، و این امامت و نصب آن از جانب خدا واجب است به دلیل عقل؛ زیرا آن لطف است، چون ما قطع داریم به اینکه اگر بر مردم رئیسی باشد که ایشان را راهنمایی کند و مردم فرمان‌بردار او باشند و داد مظلوم را از ظالم بخواهد و ظالم را از ظلم و ستم کردن باز دارد، البته نزدیک‌تر به صلاح و دورتر از فساد خواهد بود».^{۱۲۵}

مولوی به استناد آیه‌های ۳۱ الی ۳۵ سوره ص، سلطنت و پادشاهی بر آدمیان و مالکیت اموال دنیا را زیننده کسی چون سلیمان می‌داند که به مقام ولایت رسیده است:

ربِّ هَبْ لی از سلیمان آمده‌ست
که مده غیر مرا، این مُلک و دست
تو مکن با غیر من این لطف و جود
این حسد را مانند، اما آن نبود
نکته لاینبغی می‌خوان به جان
سرّ من بعدی ز بخل او مدان
بلکه اندر مُلک، دید او صد خطر
مو به مو مُلک جهان بُد بیم سر

۱۲۴. مثنوی معنوی، ۱د، ب ۸۵۴-۸۵۹.

۱۲۵. باب حادی عشر، صص ۲۱۵ و ۲۱۶.

بیم سر با بیم سر، با بیم دین
 امتحانی نیست ما را مثل این
 پس سلیمان همتی باید که او
 بگذرد زین صد هزاران رنگ و بو
 با چنان ثروت که او را بود هم
 موج آن ملکش، فرو می‌بست دم
 چون بر او بنشست زین اندوه، گرد
 بر همه شاهان عالم رحم کرد
 پس شفاعت کرد و گفت: این ملک را
 با کمالی ده که دادی مرا
 هرکه را بدهی و بکنی آن کرم
 او سلیمان است و آن کس، هم منم
 او نباشد بعدی، او باشد معی
 خود معی چه بود، منم بی مدعی^{۱۲۶}

در هر جا صفات محمدی داشته باشد، فرزند آن
 حضرت خواهد بود:
 هست اشارات محمد المراد
 کل گشاد اندر گشاد اندر گشاد
 صد هزاران آفرین بر جان او
 بر قدوم و دور فرزندان او
 آن خلیفه زادگان مقبلش
 زاده‌اند از عنصر جان و دلش
 گر ز بغداد و هری یا از ری اند
 بی مزاج آب و گل نسل وی اند
 شاخ گل هر جا که روید هم گل است
 خم مل هر جا که جوشد هم مل است
 گر ز مغرب برزند خورشید سر
 عین خورشید است نه چیز دگر^{۱۲۹}

تشبیه قدرت و نعمت دنیا به زهر مهلک را مولوی
 احتمالاً از امام علی (ع) برگرفته است. آن حضرت
 در نهج البلاغه می‌فرماید: «(خلافت همچون) آبی
 بدمزه و نادلپذیر است و لقمه‌ای گلوگیر. و آن که
 میوه را نارسیده چیند، همچون کشاورزی است
 که زمین دیگری را برای کشت گزیند. اگر بگویم،
 گویند خلافت را آزمندانه خواهان است و اگر
 خاموش باشم، گویند از مرگ هراسان است.
 هرگز! من و از مرگ ترسیدن؟»^{۱۲۷}

دیگر اینکه هر چند به مهدویت قائل است، مصداق
 آن را در امام دوازدهم شیعیان (عج) منحصر
 نمی‌داند:

هرکه را خوی نکو باشد، برست
 هرکسی کو شیشه دل باشد، شکست
 پس امام حیّ غایب، آن ولی ست
 خواه از نسل عمر، خواه از علی است
 مهدی و هادی وی است ای راه جو
 هم نهان و هم نشسته پیش رو^{۱۳۰}

۲) هم‌زمانی چند تن از امامان و اولیا

شیعه امامیه به استناد احادیث منقول از پیامبر (ص)،
 شمار امامان را به ۱۲ نفر محدود می‌کند.^{۱۳۱} از
 نظر شیعه، دیگر مقربان خداوند در مراتبی فروتر
 قرار دارند و حتی برخلاف اهل سنت، عنوان
 امام در تاریخ تشیع به ندرت برای دیگران به
 کار رفته است. این عقیده در دیدگاه عارفان
 نیز به نوعی نمود یافته است، تا جایی که حد
 ولایت را گسترده‌تر می‌گیرند و در آثارشان به

نقاط افتراق

۱) نفی شرط نسبیت خاص برای ولی

درباره مولوی گفته‌اند که نسبش به ابوبکر
 می‌رسد.^{۱۲۸} این مطلب درست باشد یا نه، مولوی
 راجع به مسئله امامت و ولایت، بر دو نکته تأکید
 دارد که مخالف دیدگاه امامیه است: یکی اینکه
 فرزندی پیامبر (ص) را منحصر به تولد جسمانی
 از نسل آن حضرت نمی‌داند و معتقد است هرکه

۱۲۹. مثنوی معنوی، د، ۶، ب ۱۷۴-۱۷۹.

۱۳۰. همان، د، ۲، ب ۸۱۶-۸۱۸.

۱۳۱. باب حادی عشر، ص ۲۶۷.

۱۲۶. مثنوی معنوی، د، ۱، ب ۲۶۳-۲۶۴.

۱۲۷. نهج البلاغه، خطبه ۶.

۱۲۸. ریحانة الادب، ج ۶، ص ۳۰.





حضور هم‌زمان اولیا تصریح می‌ورزند. این امر، در نظرگاه مولوی نیز یافت می‌شود و با اینکه به وجود قطب واحد در هر زمان معتقد است:

پس به هر دوری، ولیی قائم است تا قیامت، آزمایش دائم است^{۱۳۲}

اما امکان حضور پرشمار اولیا در یک زمان را هم نفی نمی‌کند:

قوم دیگر سخت پنهان می‌روند

شهره خلقان ظاهر کی شوند

این همه دارند و چشم هیچ کس

برنیفتند بر کیانشان یک نفس

هم کرامتشان هم ایشان در حرم

نامشان را نشوند ابدال هم^{۱۳۳}

نتیجه‌گیری

۱. تصوف و تشیع زمانی طولانی در اجتماعی واحد که اجتماع عراقی - فارسی است، روییدند و بالیدند. شباهت بسیار دیدگاه‌های عرفای مسلمان و شیعیان امامیه در باب امامت و ولایت، با عنایت به اصل تقدم و تأخر، بیانگر تأثر عرفا از شیعه در این زمینه است. با این حال، عرفا درباره پاره‌ای از مسائل امامت و ولایت مانند فراگیری اولیا و شمار آنان و نسبتشان با پیامبر(ص)، از حدود اعتقادات شیعه فراتر رفته‌اند.

۲. ماکس وبر در تقسیم بندی رهبری جامعه، سه نحوه رهبری را در جامعه از یکدیگر ممتاز می‌کند: الف) رهبری سنتی مانند پادشاهی موروثی یا قبیله‌ای که بدون توجه به افضلیت و شایستگی و صرفاً بر حسب سنت رایج، فرد به رهبری می‌رسد. ب) رهبری عقلانی از طریق انتخابات یا رأی عقلانی قوم که بیشتر در دوره معاصر رایج است. ج) رهبری کاریزماتیک که شخص به دلیل

شایستگیهای فردی و موهبی استثنایی خود به رهبری می‌رسد.^{۱۳۴} در واقع می‌توان به زبان امروز گفت: غالب اهل سنت طرف‌دار رهبری نوع اول و دوم و در مقابل، شیعه و برخی از عرفای مسلمان که مانند مولوی رهبری دنیوی و دینی مردم را شایسته سلیمان صفتان می‌دانند، هوادار رهبری نوع سوم در جامعه بوده‌اند.

۳. سنجش سخنان شیعه امامیه در باب امامت و ولایت با آرای مولوی، طی سه دسته قابل تفکیک است: الف) هر دو به منشأ الهی مقام امامت و ولایت اعتقاد دارند. ب) در باب شرط نسبیت، شمار امامان و اولیا و مصادیق آنان، به ویژه خلفای سه‌گانه، اختلاف مواضع بسیار و آشکار است. ج) درباره عصمت و مهدویت، گرچه در بدو نظر، تشابه وجود دارد، ولی نوع تعریف، رهیافت و پیامدهای مواضع متفاوت است.

۱۳۴. مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی، صص ۶۰۵ و ۶۰۶؛ زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی، ص ۳۱۱.

۱۳۲. مثنوی معنوی، ۲، ب ۸۱۵.

۱۳۳. همان، ۲، ب ۳۱۰۶ و ۳۱۰۷.

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- آرون، ریمون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران، انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۰ ش.
- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۱ م.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹ ش.
- امینی، ابراهیم، بررسی مسائل کلی امامت، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ هشتم، ۱۳۶۱ ش.
- حسینی طهرانی، سید محمد حسین، امام شناسی، تهران، حکمت، ۱۳۶۲ ش.
- حلّی، حسن بن یوسف، باب حادی عشر با شرح فاضل مقداد (موسوم به النافع یوم الحشر)، ترجمه محمد علی حسینی شهرستانی، تحقیق: محمود افتخارزاده، علامه، چاپ اول، ۱۳۷۲ ش.
- شریف رضی، نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۸ ش.
- شیبی، کامل مصطفی، تشیع و تصوف، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۵۹ ش.
- صبحی، احمد محمود، نظریه امامت لدى الشیعة الاثنی عشریة، بیروت، دارالنهضة العربیه، ۱۴۱۱ ق.
- صحیفه سجادیه، ترجمه سید علی موسوی گرمارودی، تهران، هرمس، چاپ سوم، ۱۳۸۷ ش.
- عطار نیشابوری، محمد، تذکرة الاولیاء، تصحیح: نیکلسون، با مقدمه محمد قزوینی، تهران، زوار، چاپ پنجم، بی تا.
- عین القضاة، عبدالله بن محمد، شکوی الغریب؛ دفاعیات و گزیده حقایق عین القضاة همدانی، ترجمه و تحشیه قاسم انصاری، تهران، منوچهری، ۱۳۷۸ ش.
- کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اهل بیت، بی تا.
- کوزر، لوئیس، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۹ ش.
- محمدیان، عباس، سیمای انسان در مثنوی مولوی، سبزواری، دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۸۶ ش.
- مدرس تبریزی، محمد علی، ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة أو اللقب، تهران، کتاب فروشی خیام، چاپ سوم، ۱۳۶۹ ش.
- مشکور، محمد جواد، تاریخ شیعه و فرقه های اسلامی تا قرن چهارم، تهران، اشراقی، چاپ پنجم، ۱۳۷۲ ش.
- مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح: نیکلسون، تهران، مولی، ۱۳۶۰ ش.
- نصیرالدین طوسی، محمد بن حسن، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، شکوری، چاپ اول، ۱۳۶۷ ش.
- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح: ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، تهران، طهوری، ۱۳۷۱ ش.
- همایی، جلال الدین، مولوی نامه، تهران، آگاه، ۱۳۵۶ ش.

